

۹۸۱۸ سن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: طباطبائی

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۸۶۲۵۶

شماره قفسه: ۳۰۳

بازرسی شد

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33

کتابخانه مجلس شورای ملی
۶۷۷۹

۹۸۱۸ سن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: طباطبائی

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۸۶۲۵۶

شماره قفسه: ۳۰۳

بازرسی شد

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22

کتابخانه مجلس شورای ملی
۶۷۷۹



در کتب

در کتب

در کتب

در کتب

۴ در هم آمیزند و سه بار مالند و در تمام نافع تر بود **باب**
 ترکیب لب پای ماز و را با سپهر بکوبند و بر وی مالند نافع
 ۴ **باب** استخوان کا و ماده سوزانده و با خون سیا
 ۵ و مکتب بر ریش چهار پیا بان که از نه نه شود و مخصوص **باب**
 زهره کا و مایه زهره ماهی و با فو ما همد را با هم ساینند و بر چشم
 سیاه چرخ زدن بر دارنده در حال جفت کشاید و بکیر **باب**
 در علاج قویخ زهره کا و محتفل هند و اشغ بادیه کوفته
 با هم سخن کند و بر سقعه طلا کند و در حال قویخ بکشد **باب**
در عمل عین و جود و بیهوشی و بیهوشی
 ع ال م و آب و سبانه و خون او را که تواند بست
 م شش مرئی بگذارد و در میان او با آب و چند مرتبه
 بگذارد و تا مرعقی که در شش باشد مرئی از او برود و قابل است
 بپاشد **در عمل سید محمد عرب** باید که شش مرئی از او برود

بکداز و بعد از گذر از هر سه شغال یک شغال می آید که
 ن که از هر صد که در طبع کند یکی از آن باتو نیای طایفه با
 عمل با است اندون با تخم مرغ باده و آن طایفه کرد یکی
 بر شش با چهار مرغ کند با رو سخت و رو سخت را سبق
 کند و باروش بشیر و آغدا کرد و رو سخت را به پوشاید بخورند
 که روغن تمام شود بعد از آن بر بونه بر بونه سبزه نال کند
 فکر دو آفتاب بسیار کند مشیر که روشن کرد و بعد از آن
 طرح کند و باز آتش ده که کم نشود و هر طری و دوا به قلبی
 عقاب قطع م را سخت کند سخی کند و مشیر کند **عمل**
جمیند سلیک که از جهت سفر فراموشی آمده
 بود در اصفهان **باب** حکمت بستن دستم زر
 و سفید از هر یک جزوی و ما ند بخور و نیز کن و در ظرف
 کاشنی کن و در کاشک کرد و در میان ظرف و در ظرف

چهار انگشت بالای او بسته باد باشد و تنوی را اگر کم کن
که نیم کر کمیندی دشت باشد و گرم کن با خاکستر گرم و
این طرف را در میان گذارند و هرگاه که سرد شود اندکی
گرم کنند باید که آن قدر گرم باشد که انگشت را نرسد و
طیج کند و سیاه شود و آتش زنی سیاه را بر دارند و تازه
سبزینند تا چهل روز تمام شود بعد از آن بر حیض زمره را
بماند و اندکی از آن بر روی بگذارند غس کنند بعد از آن
از روغن پاک شود که آن کسیر ریخت و بعد از آن
کلیف این رسم و یکم روز و نو یکم نفس بر
سکس و نیم نوشا و در وقت زنی و وقت درونی
قربا هم صلابه کند و در شیشه کند که کلوی او تنگ باشد
و ماشی و کلوی او در و در آن شیشه کند و در شیشه
را نشیند صلابه کند بر سر او نریند و آتش کنند و در میان

افساج مظهر بعد آن هر آن آرد بغایت شکننده باشد
یکی بر یکی نهد و طع کند سفید بآب پیرون آید و اگر همچین
خواهند چهار بار بکند آرد و بشسته نرم کند و باطریج کند
بغایت سفید از آتش پیرون آید و از که هم پیرون آید
عمل عقد زریق از حیت ایمان غرورت و صبر و
سیاه دانه و اسفند و الفیون و شکر که از هر یک
زریق ده و سرکه که نصف از احتیاج در معرفه صیدیه
و دو ساعت بپوشد بعد از آن درق فقره داخل کند و
با اجزا صلب کند و در شیشه کند از برای احتیاج **باب**
مرکب ساختن سبتان درمی دوده ولیکن بی نم
صنع عربی روی نخل چهار درم مانند دودرم نیم درم
تراز ترک از هر یک کش فرسای بهم مرکب یافتی دو
ده ششتر کن هر یک صنع نبات و صبر و زعفران

یک چون از کفار و سیکو سبای جمله محل کن به باب مورد
 مقداری کتاب که همچو ای مرکب ساختن است رای
مرکب ساختن هم سنگ دوده ناز است
 هم سنگ هر دو مازنی با هم سنگ هر سه صغ است
 آنکه زور بازی طریق آنکه دوده را از کیه که کاغذی
 تریز کند و بخیج کرد و در آنش تر میکند تا خیمه تر شود
 در صوفی کند برادر و بگرگ است آب ریز و با پر مرغ
 و بد تا فانی که در دوده بشد در آب رود با پر مرغ دوده
 برادر و خشک کند آب را در دی که آنکس بچو شاند تا چهار
 یک شود مازو را که بواب بر سر او ریز و بقدر چهار
 آنکس کند و سه چهار روز در آفتاب گذارد و هر روز
 حرکت دهد بعد جو و علقه نماید و زواج را نیز مابین
 بهمن دستور هر یک را جدا کند و در صغ عربی خوب

۹۷۰

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

72

2

بسم

در هم نرسد که چنان دانست که سفید خوب است در هم نرسد که
 شکر خوب است **صفت** ناید بستن کف دریا
 و یک خورد کند در آب کند که پس صافی کند در یک کند و
 بریزد آب صافی و آتش کند نرم که نرسد یک شود که به بند
 پس بماند شسته خوب از جوشد و در و بر و جوشد
 کند یک یا یک در هم رود بعد از آن خود آورد و بر سه
 خان کند تا به بند پس از وی فایده خوب آید و باید که خان
 چوب کند که در وی داخل کند و با گرم کند و بریزد فایده خوب
 شود و و شایب بماند و فایده خوب چهار آب در و بر و بر سه
 آتش نهد و بریزد و باز صاف کند یعنی چون عقد شود
 در قطار کند و متحرک کند تا فایده خوب که بر سه شود و شایب
 خوب خوب بر آن **عمل** و شایب سفید بماند
 خرا و در یک یک چهار آب در و بر و بر یک شکر و بر و
 دانه

در هم نرسد که چنان دانست که سفید خوب است در هم نرسد که
 شکر خوب است **صفت** ناید بستن کف دریا
 و یک خورد کند در آب کند که پس صافی کند در یک کند و
 بریزد آب صافی و آتش کند نرم که نرسد یک شود که به بند
 پس بماند شسته خوب از جوشد و در و بر و جوشد
 کند یک یا یک در هم رود بعد از آن خود آورد و بر سه
 خان کند تا به بند پس از وی فایده خوب آید و باید که خان
 چوب کند که در وی داخل کند و با گرم کند و بریزد فایده خوب
 شود و و شایب بماند و فایده خوب چهار آب در و بر و بر سه
 آتش نهد و بریزد و باز صاف کند یعنی چون عقد شود
 در قطار کند و متحرک کند تا فایده خوب که بر سه شود و شایب
 خوب خوب بر آن **عمل** و شایب سفید بماند
 خرا و در یک یک چهار آب در و بر و بر یک شکر و بر و
 دانه

و یک در دست بیک باله تا غایتی که خرا و بر یک شکر و بر یک
 بپشت رود پس بر سر آتش نهد و آتش نرم نرم کند چنان
 که قوی شود پس بماند سفید و تخم مرغ و زرد و او و یک
 بریزد تا غایتی که بر شود و که از سفیدی ماندانند غالی
مادر جله دادن و این که سبب شده باشد بماند
 پاره جان چنانکه یک و کافور در مال و خرد کرده سفید
 خوب و دانه مراد در میان او نهد و در دهنی آکینه نهد
 چنان چه مراد در میان کافور باشد و در چهار طرف او
 کافور باشد و در دهنی محبت بالای وی کند و چون روشن
 محبت باشد و در دهنی شیر خالص تازه خوب پس بالای
 آتش نهد چون دیدی که بنیاد و جوش زدن کند بنیاد و سوره
 قل خواند احد بکند سعی نوبت بخواند پس بر آن کند چنان
 طلا بریزد فایده باشد بار دیگر چنان کند که علی خوب یک در دهنی

در هم نرسد که چنان دانست که سفید خوب است در هم نرسد که
 شکر خوب است **صفت** ناید بستن کف دریا
 و یک خورد کند در آب کند که پس صافی کند در یک کند و
 بریزد آب صافی و آتش کند نرم که نرسد یک شود که به بند
 پس بماند شسته خوب از جوشد و در و بر و جوشد
 کند یک یا یک در هم رود بعد از آن خود آورد و بر سه
 خان کند تا به بند پس از وی فایده خوب آید و باید که خان
 چوب کند که در وی داخل کند و با گرم کند و بریزد فایده خوب
 شود و و شایب بماند و فایده خوب چهار آب در و بر و بر سه
 آتش نهد و بریزد و باز صاف کند یعنی چون عقد شود
 در قطار کند و متحرک کند تا فایده خوب که بر سه شود و شایب
 خوب خوب بر آن **عمل** و شایب سفید بماند
 خرا و در یک یک چهار آب در و بر و بر یک شکر و بر و
 دانه

الله تعالی **صفت** در و باه رنگ کردن بستن در دهن
 و شکوف و در هم نرسد که چنان دانست که سفید خوب است در هم نرسد که
 شکر خوب است **صفت** ناید بستن کف دریا
 و یک خورد کند در آب کند که پس صافی کند در یک کند و
 بریزد آب صافی و آتش کند نرم که نرسد یک شود که به بند
 پس بماند شسته خوب از جوشد و در و بر و جوشد
 کند یک یا یک در هم رود بعد از آن خود آورد و بر سه
 خان کند تا به بند پس از وی فایده خوب آید و باید که خان
 چوب کند که در وی داخل کند و با گرم کند و بریزد فایده خوب
 شود و و شایب بماند و فایده خوب چهار آب در و بر و بر سه
 آتش نهد و بریزد و باز صاف کند یعنی چون عقد شود
 در قطار کند و متحرک کند تا فایده خوب که بر سه شود و شایب
 خوب خوب بر آن **عمل** و شایب سفید بماند
 خرا و در یک یک چهار آب در و بر و بر یک شکر و بر و
 دانه

در هم نرسد که چنان دانست که سفید خوب است در هم نرسد که
 شکر خوب است **صفت** ناید بستن کف دریا
 و یک خورد کند در آب کند که پس صافی کند در یک کند و
 بریزد آب صافی و آتش کند نرم که نرسد یک شود که به بند
 پس بماند شسته خوب از جوشد و در و بر و جوشد
 کند یک یا یک در هم رود بعد از آن خود آورد و بر سه
 خان کند تا به بند پس از وی فایده خوب آید و باید که خان
 چوب کند که در وی داخل کند و با گرم کند و بریزد فایده خوب
 شود و و شایب بماند و فایده خوب چهار آب در و بر و بر سه
 آتش نهد و بریزد و باز صاف کند یعنی چون عقد شود
 در قطار کند و متحرک کند تا فایده خوب که بر سه شود و شایب
 خوب خوب بر آن **عمل** و شایب سفید بماند
 خرا و در یک یک چهار آب در و بر و بر یک شکر و بر و
 دانه

نرم بر سر قیج بند که جامه در دهن بلور رنگ را نهد
 در اندرون این جامه که در دهن قرصه شده در اندرون
 او به پست و این در وی توان کرد که با دانه باشد و صاف
 باشد و یک روز و یک شب بگذارد و در دهنی که نقابت خوب
 آمد آتش نهد **صفت** رنگ دادن با قوت چنان بود
 و در شغال صغ و دو دم المومنین و صف شغال قطران
 شامی و دو المومنین و صغ یک بساید و در دهن
 بمسان و قطران بریزد و باز در دهن کافور و بریزد چون
 در هم شود بستند یکس با قوت و در دهن نهد و گرم
 کند و در دهن او و به اندازد یکس با قوت و در دهن نهد و گرم
 بدستی که خوب خوب سرخ شود و دفع بوسه
 بستند عنبر و سرخ و سفید کثیر و در کجند
 یک چوبی اندازد و در دهنی که شکر این دارد

در هم نرسد که چنان دانست که سفید خوب است در هم نرسد که
 شکر خوب است **صفت** ناید بستن کف دریا
 و یک خورد کند در آب کند که پس صافی کند در یک کند و
 بریزد آب صافی و آتش کند نرم که نرسد یک شود که به بند
 پس بماند شسته خوب از جوشد و در و بر و جوشد
 کند یک یا یک در هم رود بعد از آن خود آورد و بر سه
 خان کند تا به بند پس از وی فایده خوب آید و باید که خان
 چوب کند که در وی داخل کند و با گرم کند و بریزد فایده خوب
 شود و و شایب بماند و فایده خوب چهار آب در و بر و بر سه
 آتش نهد و بریزد و باز صاف کند یعنی چون عقد شود
 در قطار کند و متحرک کند تا فایده خوب که بر سه شود و شایب
 خوب خوب بر آن **عمل** و شایب سفید بماند
 خرا و در یک یک چهار آب در و بر و بر یک شکر و بر و
 دانه

دفع رخصه و غیره

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

علی رقم ۱۹

[illegible]

نظري - فهرست
19

بہ حال
نفر بار بار پند
نفر ختم کرد
تانت
سکتہ
مکتی بکشد
انوں جلد کو
بجبت ختم
ساندہ بند شد
شماره فریدان
سوار

مطلی - فهرست
۱۹

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

قص - فهرست
۱۹

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

باب سیم در آیه سفید سلیم ترین آبها آبکه
سفید است و شیرین آیه آبکه سیاه بود پس نیز سرخ
دین زد و هرگاه که آیه گشتن کرد و درین کند آیه باخف
فروشن بود و در هر بادبان و عدد و پنج زرد و آب
بچوشاند و بیالانید و شراب غاب بچشد و اگر مین عمل
چون نیامده روز شراب و حق بخورد و هر شب قی کند
و اگر در دست و پا خلب کند نفع کند و چون دوماه بگذرد و صابر
شراب خنیا کند و در دار کردن نفعی کند که این آیه تمام
میشود و این نوع آب که در دست و پا ندارد و بعضی را عیار
خشت شدن آیه و عیار دارد و مالیدن ملاحظه کرده میشود
و اگر از هر اجزای در خواب بچشد مدت چهار ماه گذشته باشد
در دار و در آید و افزایست و این دار و روی کوچک نامند
محکم که در دست که سه کند سه سه جدا و زکار سه

فصل - فهرست
۱۹

سیاه است و قیاسه هم چنانکه در پیشین اجزاء از منسوب
و چتر باروغ غنی فغم سازد در نه مالنه در ردی و انهار برکت
چنانچه که کور شد و بعد از آن کار تمام پروان آیند نشانه مالنه
بر روی و آنها چند روز در میان خیار غربت اختیار کنند از شراب
دعوی و آنچه را زکوار کامل میشود خورد و الا که حضرت بزرگ
مجامعت کند **باب چهارم** در آب که سرخ این مقدر است
که بیشتر از وجود پیدا میشود و از سرسودار بسیار میکند مثل خودی
پروانی آید سرخ و حکیم بعضی در بیان نشان کن چنانکه رنگ
تغییر میکنند لیکن دانه پروان نمی آید همان موضع سرخ میشود
و گوشت و عارضش بود این از خون میشود علامتش اگر که بسیار بود
علامتش صفرا کند
مرتبه در عرض چهار ماه در میان
طوبوت تلین طبیعت بر آب الودق مهندی و شیر خشت
کلیات و آب هند وانه خوردن فایده جرات که اول ظاهر شده باشد

پایان

با چو کن خواهد آمد و در دربار خواهد نشست و در موضعی که
 باشد و قریب که کن این آن در کند هم که فوری خواهد بود اگر
 آن مردم است که نیک نهد بین مردم مودت نماید که شیخ
 مردار است که از کار از هر یک و در مردم موم که فوری است
 روغن یک سیر از را چنانچه رسم است بکار بندد و اگر
 است که نیک نهد و جوش شود و اگر گوشت چیزی خورده شود
 بین مردم مودت نماید زرا نند قریج و در مردم
 سفید نیم سه روغن یک سیر از را رسم نوشته بین مردم
 سازند و بکار بندند تا حفظه کن برادر و جواهرش
 بعد از آن رنگارنگ افشانند تا جرات خشک کند که در و
 سوزش ببارد و توکل خوانند که در دار است و اسفنج
 و آب بنفشه زانکه روغن که با هم جوشد و در جرات ناند
 تا آید تا آنکه بشو و آرد و نهند تا جرات روغن

(Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side)

سماء یک کرد و دوشین سماء یکدزد و آنها بعضی خاک
شود دایره دارند و اینست در او اینست
صبر چهار نوبت چهار مرد از یک چهار نوبت چهار مرد
رزد یک سر روضی کل یک سر پیه نیز پانزده سر چنانچه
بهم ضم کرده چنان که رسم است مانند تمام بطریق که ذکر کرد
شد برونه و آفتاب بجای آورند و بر هر بطریق که گفته شد
کنند شفا یابد **باب پنجم** در آبله زرد و عدد او کم
است و آبله آن بزرگ است در در رطوبت بسیار بود و در
نوبت پوست از وی جدا گردد و یک ساعت در میان باز
گذاشته شود و لیکن اگر صدها آبله باشد یا هزار یک در وقتیکه
جراحت وجود مردم در باب گذشته ذکر کرده شد کمتر زیاده
از آن نیست مگر آنکه بسیار گذشته باشد جراحتی در بدن نماند
یک سال گذشته باشد و جراحت بزرگ شده باشد چون مردم

صفحه ۱۲
 بنی قریه
 در سال ۱۲۰۲
 در روز ۱۲
 در وقت ۱۲
 در مکان ۱۲

سیاه بود و در هم پیچیده مردم مردار سنگ چهار دم
مهرنگ بود مردم سوز زرد و در دم مردم دوسر و در غنایت
چرخ دستار و رنگارنج مردم زراوند طوبی خیمه اجزاء را بر که
حل کند مردم را با در غنایت حل سازد پس برشته و بکار و در غنایت
بود و دیگر می تواند بود که در عرض چهار ماه این زراوند آب تمام نکند
شود و احتیاج به بار و مالیدن نشود و آنچه در غنایت بریده است که سیاه
بناک شدند قریب خنجرنگس می تواند داد و در غنایت آب را از آن نکند
شدن دانسته می تواند بود که در دست و پا سیاه کرد و در این بین غنایت
کس که شکم خنده و چه دم و آن زمان ملاحظه نماید که در غنایت بریده
علامت نشسته گان خود فروغ می شود و آنگاه اگر زیاده از مقدار دست
لازم شود و در مالیدن این غنایت و این را در غنایت می کشند
سیاه چهار در غنایت چهار مهرنگ بود که کند و در غنایت
اجزاء را با هم نموده یک سال بکشد تا سیاه نشسته شود بعد از آن

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲

پیر

سجده کند و سر در زهر در یک کفش بپوشد و با مال در آتش
دارد و دست بداند و بسیار کند تا روغن در میان کشیده و بعد از آن
نخود آب چرب بخورد و خود را بپوشاند تا عرق آن در زهر چهارم بخام
رود و میتوان بود که در میان روغن مالیدن در زهر شود و آن
مستقیم شود و کفایت این چنین است تا فاما و آن بسیار چوبند
اگر مضمضه و غرغره و غسل کند و غذا نخورد آب خور و طبیعت را قوی
نگاهد و آب و سبزی و از روی روغن نگاه ندارد و اگر در وقت غفلت
پیدا شود و آنها بعضی نماند باشد یا تمام شک شده باشد همان
علیه که در این دارد علاج کند که همان تجویب میاید و اگر اینست
و اگر اینست که کجک خوانند مرشد و دو مصل از قی دو صبر و
رنگار چهار سیاه چرخ روغن یا بوی یک سیر به زهر میر
بهر از آنکه کوشه و چینه چای که گفته شد با روغن باید زهر درست
و با مال در آس و زهر عرق بسیار کند و مضر است که این ماده بفرق
نمیشد

در میان کشیده و بعد از آن
نخود آب چرب بخورد و خود را بپوشاند تا عرق آن در زهر چهارم بخام
رود و میتوان بود که در میان روغن مالیدن در زهر شود و آن
مستقیم شود و کفایت این چنین است تا فاما و آن بسیار چوبند
اگر مضمضه و غرغره و غسل کند و غذا نخورد آب خور و طبیعت را قوی
نگاهد و آب و سبزی و از روی روغن نگاه ندارد و اگر در وقت غفلت
پیدا شود و آنها بعضی نماند باشد یا تمام شک شده باشد همان
علیه که در این دارد علاج کند که همان تجویب میاید و اگر اینست
و اگر اینست که کجک خوانند مرشد و دو مصل از قی دو صبر و
رنگار چهار سیاه چرخ روغن یا بوی یک سیر به زهر میر
بهر از آنکه کوشه و چینه چای که گفته شد با روغن باید زهر درست
و با مال در آس و زهر عرق بسیار کند و مضر است که این ماده بفرق
نمیشد

کند و این دارد و مال آنکه گرم کند و بر مضمضه نموده و با مال در آتش
اگر سبب را قوی با روغن ریت و خون سیاه و آن بکار دارد
تا سوره ساله را بر سر و زهر شود و **باب** هر که انگبین
و تخم ترب و شنبلیله بخورد و قی کند نشان به یک ده ساله برود
پیشود **باب** هر که ناف را در زهر کشش می کشند
نگاهد و هر که زهر کشش **باب** اگر کسی در جاده خواب
بوی کند بکیر و میست و یک کشتی خشک با دو درم کس سفید
داخل کند علت از زهر برود و شب نشاند **باب** اگر کسی را
کزیده باشد برگ سداب و برگ انجیر و مغز کهن را بیکجا
بکوبد و بخورد زهر برود و اگر کشند و در دشت ندو بجای نریک بود
باب اگر کش سداب را در سوراخ بریزند و هم میزند
باب اگر سداب را با بومبو کوبند و در دمان کزیده و در دشت
و اگر سداب را با پیچیده کزند و بر جای گرم افشانده باشد بفرق
نمیشد

در میان کشیده و بعد از آن
نخود آب چرب بخورد و خود را بپوشاند تا عرق آن در زهر چهارم بخام
رود و میتوان بود که در میان روغن مالیدن در زهر شود و آن
مستقیم شود و کفایت این چنین است تا فاما و آن بسیار چوبند
اگر مضمضه و غرغره و غسل کند و غذا نخورد آب خور و طبیعت را قوی
نگاهد و آب و سبزی و از روی روغن نگاه ندارد و اگر در وقت غفلت
پیدا شود و آنها بعضی نماند باشد یا تمام شک شده باشد همان
علیه که در این دارد علاج کند که همان تجویب میاید و اگر اینست
و اگر اینست که کجک خوانند مرشد و دو مصل از قی دو صبر و
رنگار چهار سیاه چرخ روغن یا بوی یک سیر به زهر میر
بهر از آنکه کوشه و چینه چای که گفته شد با روغن باید زهر درست
و با مال در آس و زهر عرق بسیار کند و مضر است که این ماده بفرق
نمیشد

شود و آب سداب و آب گل را خشک کند و شربت را با زهر
و با دام بخورد و سر در زهر کند **باب** آب کرفس را
با آنکه نوشاوری غرغره کند و از آنکه **باب** چمن
کسی را آب از روغن روغن کز با نیم قیچ کرفس و قوی
و غافرا یک و این حیل را بعمل بیاورند و میوه آن که در زهر
سپه خورند در مضمضه قوت دهد بلغم برود و بوی دهان را
خوش کند و آید تا زهر بکشد و سر و بهار کشید و با مال در آتش
و کورده را قوی کند و یک سانه را پاک کند و خون از آن کشد
دارد و با مال در آتش نشود و زهر را بیکرا قوی
کند طعام از زهر کند و بفرق را که بگوید درم اگر کسی که یک سال
این همچون را بخورد و هفته یکبار این همچون را بکار دارد و هفته
هر روز سه درم او را هیچ حکم حاجت نبود اگر ده کزیده و شنبلیله
همه را در مضمضه و قوت این دارد **باب** در زهرهای کلاه

در میان کشیده و بعد از آن
نخود آب چرب بخورد و خود را بپوشاند تا عرق آن در زهر چهارم بخام
رود و میتوان بود که در میان روغن مالیدن در زهر شود و آن
مستقیم شود و کفایت این چنین است تا فاما و آن بسیار چوبند
اگر مضمضه و غرغره و غسل کند و غذا نخورد آب خور و طبیعت را قوی
نگاهد و آب و سبزی و از روی روغن نگاه ندارد و اگر در وقت غفلت
پیدا شود و آنها بعضی نماند باشد یا تمام شک شده باشد همان
علیه که در این دارد علاج کند که همان تجویب میاید و اگر اینست
و اگر اینست که کجک خوانند مرشد و دو مصل از قی دو صبر و
رنگار چهار سیاه چرخ روغن یا بوی یک سیر به زهر میر
بهر از آنکه کوشه و چینه چای که گفته شد با روغن باید زهر درست
و با مال در آس و زهر عرق بسیار کند و مضر است که این ماده بفرق
نمیشد

و اگر در میان هدف در کلاه بپوشد و بخت کرد و اگر مضمضه
کرده و اگر کشش است چرخ مضمضه کرده و داخل کنی و واسطه آن اگر
زیق با مضمضه و کفایت این چنین است تا فاما و آن بسیار چوبند
اگر مضمضه و غرغره و غسل کند و غذا نخورد آب خور و طبیعت را قوی
نگاهد و آب و سبزی و از روی روغن نگاه ندارد و اگر در وقت غفلت
پیدا شود و آنها بعضی نماند باشد یا تمام شک شده باشد همان
علیه که در این دارد علاج کند که همان تجویب میاید و اگر اینست
و اگر اینست که کجک خوانند مرشد و دو مصل از قی دو صبر و
رنگار چهار سیاه چرخ روغن یا بوی یک سیر به زهر میر
بهر از آنکه کوشه و چینه چای که گفته شد با روغن باید زهر درست
و با مال در آس و زهر عرق بسیار کند و مضر است که این ماده بفرق
نمیشد

در میان کشیده و بعد از آن
نخود آب چرب بخورد و خود را بپوشاند تا عرق آن در زهر چهارم بخام
رود و میتوان بود که در میان روغن مالیدن در زهر شود و آن
مستقیم شود و کفایت این چنین است تا فاما و آن بسیار چوبند
اگر مضمضه و غرغره و غسل کند و غذا نخورد آب خور و طبیعت را قوی
نگاهد و آب و سبزی و از روی روغن نگاه ندارد و اگر در وقت غفلت
پیدا شود و آنها بعضی نماند باشد یا تمام شک شده باشد همان
علیه که در این دارد علاج کند که همان تجویب میاید و اگر اینست
و اگر اینست که کجک خوانند مرشد و دو مصل از قی دو صبر و
رنگار چهار سیاه چرخ روغن یا بوی یک سیر به زهر میر
بهر از آنکه کوشه و چینه چای که گفته شد با روغن باید زهر درست
و با مال در آس و زهر عرق بسیار کند و مضر است که این ماده بفرق
نمیشد

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

تقریر فی حق
طریقہ فاضلہ
و کرامت و کبریا
بکمال سحر و جاد
شوق و دلان
از مکتبہ معنی اوراق

*
مکتبہ معنی اوراق
۱۳۰۴-۱۳۰۵

[illegible]

یکند و در میان آن هیچ شائبه ثابت نشود و شریف در میان
باز یکبار ثابت شود و تویار رسم را بر غن مایه ثابت شود
و میگوید که شریف باز در تخریج سقین میبندد و شوبه با کمان
کرم یکبار در شش ساعت سه مرتبه همچو ثابت کرد و در پنج روز
هر روز با هم می کند با غناب یکبار با آفتاب می کند سه مرتبه
تشریف در شش کند تا اگر در سقیل و سقیل می آید
چشم دار کند و با ده این و بستاند سه مرتبه و تخریج و در حین
چشمی نیز در آن کند و اسحق می کند و در سقین پاک و صاف کند
بطریق ستاره داخل در آن کند که در سه مرتبه تخریج داخل کند
و سقین میبندد چنانکه همه اجزای با هم داخل کند و یک شود و بعد از آن
با غناب شرب سقین انداخته که مایه روزی در روز میبندد
در آن آب یکبار در روز با غناب یکبار داخل کند و آب شرب یکبار در
در سقین در سقین آن آب چنان میبندد که غناب شرب یکبار در روز

اگر آب از برداری از روی زمین شش و یکبار آنچه در روی
زمان بهم میرسد از روی بریدار اگر آب را بر برداری بخورد
میدهد هم خوب است آن که بر شش از روی زمین با آب برداری
میباید مالد روزی چهار مالد روزی بیاید مالد **عملی**
زصل را سوت هر روز در آن درون بونید که از آن بعد از آن ببرد
منفی آتش بزند زیاد آتش کند که آب شود و بعد از آن در خود سقین
در یک کند که هر دو آب شود و اگر در سقین در سقین بریزند
بصورت زصل شود یک مرتبه حاصل می شود و با هم میبندد اگر
با بر شش در عمل می کند که در سقین در سقین با بر شش که با آن شکل
با آب و با در روز در سقین بریزند تا علامت با بر شش حاصل شود
در یک غناب شرب از آن چه هر یک با در روز در سقین کند سه مرتبه و این
سه بار شرب غناب شرب را بر بر شش که در سقین حاصل شود و با آب
در سقین بر با معلوم شد که آتش یک طریق است خواه چه خواه

۵۸۸
۵۸۸-۵۸۹

شربت یک کف با این و سقین با آفتاب بهم میبندد که هر روز
می آید و غناب بر روی سقین میبندد که با آب شرب
آفتاب شربت خوب است غناب تمام چون میباید **باب اگر**
خارش تن باشد که هر چه حرکت را بخورد یا خارش را از تن ببرد
باب در علاج چکیدن بول در روزی که در روزی و سه مرتبه
سقین خوب است روزی یک مرتبه با آب شرب در سقین شرب می شود
بگوید باقی و تخریج هر یک در آن و در سقین شرب است از هر یک جزوی
در روزی خود را بر آن شود و با آب شرب در سقین شرب
رنگ کردن بگوید و سه مرتبه در آن رنگ در آن و رنگ
اندر آن و رنگ بگوید و در سقین شرب با آب شرب **باب**
بوی داران و کافور اصلی و شرب حاضری بر سقین که در روز
اندر آن و بهم آید به صورت خود طعم کند اگر با آب شرب شرب
حکم شود و رنگ کرد **باب در بوی مرغ سنگ و کافور شرب**

هو در کل اصل و حاصل سقین که با آب شرب کوب کند و بخورد
نیم اوزان سنگ سقین و بوی با آب شرب **باب** از جوت بود
در سقین که هر چه در سقین مایه و بوی در سقین مایه و بوی در سقین
کند و در سقین با آب شرب با آب شرب **باب اگر** در سقین
در سقین شرب که در سقین در سقین در سقین در سقین
کرم کند و این دارد با آب شرب که در سقین در سقین
با آب شرب در سقین در سقین در سقین در سقین
کوچک یک چوبی بر سقین در سقین در سقین در سقین
بگوید و شاف سقین با آب شرب در سقین در سقین
در سقین در سقین در سقین در سقین در سقین
بر سقین در سقین در سقین در سقین در سقین
شام بر دارند و بوی در سقین در سقین در سقین
هر که این شربت را بپزند **باب** طعمی که شربت را بپزند

۵۸۸
۵۸۸-۵۸۹

بستانه خرمشهر گشتان پیروده سیاب خرمزهره آرد و چاره با مقدار
 نود و پنج لیتر کف دریا یا میران حتی آرد نخود سفید را دم نمک کوفته
 در چغندر با شیر زنان و شیر خرمزهره و ملاطنه **باب** طلای که
 از آلکبره و بکیر و در سنگ با شیر خرمزهره و درخ آرد نخود سفید
 سید آرد و تخم خرمزهره حبس الفار و پسته را شیرین با آب را برآورده
 چغندر با تخم خرمزهره یا میزد و شب ملاطنه و بر روز تمام در دانه فایده
 به **باب** شافق که بلغم را نرم کند و در ارضی ملک طعام طی
 نشسته از حرکت و در دم کوفته و چغندر با سنگ ابریشم و بر مرغی یا دام
 بکند و در فلک کند **باب** بهشت میغم طعام و دونه و جماعت
 شربت آرد و بغایت خمریت و فوم آرد و بکیر و قنقل خرمزهره
 فاف مرغی خرمزهره و قنقل خرمزهره و در شفاقل مرغی خرمزهره
 از گانه خرمزهره جوز بویا و در دم سیاه خرمزهره کشته مقتدر
 در دم فاف و در دم لسان العصاره خرمزهره سبب الطهره و دم
 در دم

نورالدين

دار قفل خدم عاقراً خجدم پست نافه شکم سدوم پست
 سوزانده ^{سوزانده} ^{سوزانده}
 استرخ خجدم ز غفلان یکدم شکم نیم درم روغن بادام و درم
^{درم} ^{درم} ^{درم}
 سوسن کز کز کز و شیرین کنه حبه الشعلب نیز و زعفران کد باب
^{درم} ^{درم} ^{درم}
 شانی که در پشت و کمرگاه و سرین را سوزد و درم و درم کرم فراخ را
 و تب کرم و دشته باشد و سوزند بود کینه نبضه خشک و درم و درم
 و دوامک با چها را دکن کنگر افندار که کفایت باشد کرم کجاف
 و زرشک زنده آمانم و نبضه و سقنیا می سوده و دشته بری ریزش
 داشت مانند و روغن بادام چرب کند و سه سال کد باب ^{سوزانده}
 همین زمان را سخت کند و جوی را مرا خوش کد باب ^{سوزانده}
 کد بابی که کف و ریال هر یک ده درم عاقراً که بیضی سوزانده
 هر یک خجدم ساق چهار درم قفل و درم کوفه و دشته است
 درین زمان ریزند باب سوسنی که کرم سستی را نازا بر و زنده
 خل را قرقه خراول سفید کوفه و دشته با هم یا سوزد و با بلبل

مکتبہ اسلامیہ

مجلسی علم و ادب

می مانند باب دردی که جز انتهای کمر آن آید باز نهد و گاهی خارج
سیارشان شود نسبت به همه را بر یک کوفته و خفته با هم میزنند بسیار
درد و ناله را که هر سوزی فراخ بود و درد داخل در جمیع عروق و
میزنند کوفته و خفته با هم میزنند و درد دندان که در سوز را در باب
فرغ کند کسی که کم کرد در زبان پیدا شود بر آب غلبه السعدیه آب
کاسنی آب کاهو آب حبس حبس آب آبله آب نارنج شیرین و با
فرغ کند **باب** حفت بخورهای که مسه و داغ و گشاید که گرفته
باشد باقی میر که گرفته و رانش اندازد و سر به بخار آن دارند و داغ
بکشاید **باب** اگر صندل سفید سوختن و سر به بخار آن روشن هم
و داغ کشاید **باب** کل سرخ قلم نگر سفید بزرگ مسود سوختن و
سر به بخار آن نهشت مسود دارد و داغ کشاید **باب** زکام و ناله و
درد شک و قسط و گنده و داغ و خون و زرد و سر سوختن مسود
و داغ کشاید **باب** از بهر ناله شدافت و گشاید و سر سوختن

فصل فی بیان احوال و حال

[illegible]

کتابخانه

عمل بخور آلوده بیکس رنجه بایکس معجون یک صلا کینه
 پس روزی یک کس کبر و ده و یکشنبه در میدان خاکستر نون
 پس چون آرد نرم صلا کند و ملک بر او ریزد و با او سخن بسیار کند
 پس آب غسل بپزند و این عمل بسیار کند تا عام که در شاز و برود
 پس مشک و دهر بر او ملک بر او ریزد و نرم صلا کند و لطف او باده را
 کند یک سخن کند و در آل فیک کند چون صعد شود و نیاورد و سر
 ریزد و تحیف کند چون بلور چون آید پس جاری سازد چون
موم عمل غنچه ساختن بستانه بخوش بوی با
 کلاب سیاهی بر سر سنگ درشت و نگاه دار پس پنج نشسته روی در یک
 و سعد کوفی و کل سفید و نسترن و دل ملک خوش بوی و پرت
 اقل ز ملک را کلاب بکوب تا غیر شود با پوست نافه در سایه
 خشک کن بعد از آن آنگاه که غشته از هر یک قدری با هم بپزند
 و نرم کنند و شیشه نگاه دارد اگر خواستش باشد باقی روز و سه یک عمر

این کون زمانه غنچه ساختن
 بپزند و در یک کس کبر و ده و یکشنبه
 در میدان خاکستر نون
 پس چون آرد نرم صلا کند و ملک
 بر او ریزد و با او سخن بسیار کند
 پس آب غسل بپزند و این عمل بسیار
 کند تا عام که در شاز و برود
 پس مشک و دهر بر او ملک بر او ریزد
 و نرم صلا کند و لطف او باده را
 کند یک سخن کند و در آل فیک کند
 چون صعد شود و نیاورد و سر
 ریزد و تحیف کند چون بلور چون
 آید پس جاری سازد چون
موم عمل غنچه ساختن
 بستانه بخوش بوی با
 کلاب سیاهی بر سر سنگ درشت
 و نگاه دار پس پنج نشسته
 روی در یک و سعد کوفی و کل
 سفید و نسترن و دل ملک خوش
 بوی و پرت اقل ز ملک را کلاب
 بکوب تا غیر شود با پوست نافه
 در سایه خشک کن بعد از آن
 آنگاه که غشته از هر یک قدری
 با هم بپزند و نرم کنند و
 شیشه نگاه دارد اگر خواستش
 باشد باقی روز و سه یک عمر

داخل کند تا جوشد و باب از برای حب ساقی از قول یکم
 چند بار که در کندر زعفران سفید را با روغن و تیر بران کند
 تخم کهنه پنج لعل کوبیده و نخل بر او ریزد عاقر قریا ز فزون
 دار چینی جوز با اسان العصاره شقایق مصطکی چند پخته
 سیل زرباد تخم کرفس ملیت و زعفران روزی یک کوبه و
 دار فلفل پنجهیل و دو قه صوف و قه جان خشک و با لیا
 بودی همین غنچه شک بپزند و پنجهیل برود و وسیله برود
 حب سازند **باب** اجرای حب اینون تا خواست سیل
 دار چینی و زعفران و سیل عاقر قریا فلفل و زعفران خود زعفران
 بر با بسیار جدا در خنای همین سیخ همین سیخ شک اتم
 حبه کدر حصدل چند حیفه العسل و نایه شکر ای خشک
 آشپز و نرس کجک تخم شلغم کند تخم مرز و بر شیم قری
 مغرودانه غنچه شرب و رقی نقد و نایه سیل غنچه بایک کز

این کون زمانه غنچه ساختن
 بپزند و در یک کس کبر و ده و یکشنبه
 در میدان خاکستر نون
 پس چون آرد نرم صلا کند و ملک
 بر او ریزد و با او سخن بسیار کند
 پس آب غسل بپزند و این عمل بسیار
 کند تا عام که در شاز و برود
 پس مشک و دهر بر او ملک بر او ریزد
 و نرم صلا کند و لطف او باده را
 کند یک سخن کند و در آل فیک کند
 چون صعد شود و نیاورد و سر
 ریزد و تحیف کند چون بلور چون
 آید پس جاری سازد چون
موم عمل غنچه ساختن
 بستانه بخوش بوی با
 کلاب سیاهی بر سر سنگ درشت
 و نگاه دار پس پنج نشسته
 روی در یک و سعد کوفی و کل
 سفید و نسترن و دل ملک خوش
 بوی و پرت اقل ز ملک را کلاب
 بکوب تا غیر شود با پوست نافه
 در سایه خشک کن بعد از آن
 آنگاه که غشته از هر یک قدری
 با هم بپزند و نرم کنند و
 شیشه نگاه دارد اگر خواستش
 باشد باقی روز و سه یک عمر

زرباد اسار و صندل و سیب الطیب و سیل و از برای
 قریفل و فلفل و دار فلفل آتش مصطکی زعفران
 سدر و سعد ساج کباب و تخم کرفس و جوز
 حنت الصلب کند تخم مرز تخم شلغم **باب**
 اگر کسی چوب خود را بسوزاند و آن ملک و زمان را بشود و درین خوش
 کند و در آن را ساخت و بپزند و با آب برکس
 که چوب برکت آب کند تا و سرکه در خانه بپزند و یک کس
 آن خانه باشد هر گاه چوب **باب** هر کس آب حریق
 که سیاه باشد با آب بسازد و در خانه باشد و کسان
 بپزند و هر کس موش را بر بزند و هم نشان بپزند و سیل
 هر که کند تا با بریان کند و در جرات بند و خون باز دارد **باب**
 بستند و دخت و گرم کند و در دهن رنیت عرض
 صد نوبت باید کرد و در نیکر باشد و صد نوبت عمل آید
 کرم کینه

این کون زمانه غنچه ساختن
 بپزند و در یک کس کبر و ده و یکشنبه
 در میدان خاکستر نون
 پس چون آرد نرم صلا کند و ملک
 بر او ریزد و با او سخن بسیار کند
 پس آب غسل بپزند و این عمل بسیار
 کند تا عام که در شاز و برود
 پس مشک و دهر بر او ملک بر او ریزد
 و نرم صلا کند و لطف او باده را
 کند یک سخن کند و در آل فیک کند
 چون صعد شود و نیاورد و سر
 ریزد و تحیف کند چون بلور چون
 آید پس جاری سازد چون
موم عمل غنچه ساختن
 بستانه بخوش بوی با
 کلاب سیاهی بر سر سنگ درشت
 و نگاه دار پس پنج نشسته
 روی در یک و سعد کوفی و کل
 سفید و نسترن و دل ملک خوش
 بوی و پرت اقل ز ملک را کلاب
 بکوب تا غیر شود با پوست نافه
 در سایه خشک کن بعد از آن
 آنگاه که غشته از هر یک قدری
 با هم بپزند و نرم کنند و
 شیشه نگاه دارد اگر خواستش
 باشد باقی روز و سه یک عمر

و هم کشته باشد و غنچه کن بعد از آن بپزند و از غنچه
 و سترک کند و چندی چوب آید و در خانه صفا و پاک
 بعد از آن روح کباب خالص بپزند و در روغن صفا و پاک
 نوبت بعد از آن در آب شکاری که از بریزد و از
 و نوبت که شرب شود و در نیکر کمال و صوف و است
باب و مقصد از غنچه است و در بپزند و چون که رفت
 میشود بعد از آن خون بپزند و در نیکر کف و خشک بپزند
 که اخت چند نوبت با صفا و در نیکر خشک بپزند که
 را داخل که چنانکه هر چند نوبت باشد **باب**
 و کرب و تانچه چوب روح و طبعی است و در با بپزند
 و کرب و تانچه چوب روح و طبعی است و در با بپزند
 و کرب و تانچه چوب روح و طبعی است و در با بپزند
 و کرب و تانچه چوب روح و طبعی است و در با بپزند
 و کرب و تانچه چوب روح و طبعی است و در با بپزند
 و کرب و تانچه چوب روح و طبعی است و در با بپزند

این کون زمانه غنچه ساختن
 بپزند و در یک کس کبر و ده و یکشنبه
 در میدان خاکستر نون
 پس چون آرد نرم صلا کند و ملک
 بر او ریزد و با او سخن بسیار کند
 پس آب غسل بپزند و این عمل بسیار
 کند تا عام که در شاز و برود
 پس مشک و دهر بر او ملک بر او ریزد
 و نرم صلا کند و لطف او باده را
 کند یک سخن کند و در آل فیک کند
 چون صعد شود و نیاورد و سر
 ریزد و تحیف کند چون بلور چون
 آید پس جاری سازد چون
موم عمل غنچه ساختن
 بستانه بخوش بوی با
 کلاب سیاهی بر سر سنگ درشت
 و نگاه دار پس پنج نشسته
 روی در یک و سعد کوفی و کل
 سفید و نسترن و دل ملک خوش
 بوی و پرت اقل ز ملک را کلاب
 بکوب تا غیر شود با پوست نافه
 در سایه خشک کن بعد از آن
 آنگاه که غشته از هر یک قدری
 با هم بپزند و نرم کنند و
 شیشه نگاه دارد اگر خواستش
 باشد باقی روز و سه یک عمر

باشند و پادشاه را برساند و یکسکه بگذارد و میان او یکسکه را
بر از خاک کند و در نه یکسکه آتش روشن کند آهسته آهسته
تا چهار شب بماند و روز بعد از آن آن پادشاه را بخشد هر چه در
اوست و بعد از آن یکسکه از خاک و یکسکه بر ده زهره عقیده
کرده در طریقه بخشد و بخش ترا هر گاه نفعی بکند بگوید که
مورد تو را با فاطمهی حسدی و با شش هفتاد مشرب را باین
آب بریزند تا به قدر هر دو آن کردن بسوزد آن آتش از زمین
بستند و در آن روز هفتاد و در میان چینی که سوسن کن
و از غیب را میانه آن کبریا بکند آب سرخ بر سر کاه و در آن
بریزد و در ظرفی که چینی بر سر آن پوش و در صفت آتش
صفت بنیاد را در آن روز کن در زین و فن کن که یکسکه شعله
پس از آن بموم کاغذی که یکسکه لب زهر سفید را در آن
و بهر نام که خواهی بزی آن گلوله را بچاک کن یکسکه بخشد

ناعتش و پس از آنجا هم یک چوب که در سوراخ کن و
یک هفته دیگر بگذارد تا نیکو خشک شود پس جراحی کن از سر معده
بستان و شبیه چرخ کن و دارو را در او بکوب و در شکم بماند تا
و شکم او را بدو پس تنور گرم بپوش کن چون نای پخته شود
پس روئ از معده از آن بستان پیر مرغ خفیه و از گرد پاک
کن و بریزه کن پس در مرغ کن و بر آتش نرم آب بنیهد از او غلظه
کن و در دود را توکل کن یک هفته در دود آن آب بنیهد و در
یوم چهار نوبت در کفک بپزند چون کفیه تمام شود و جان
پس روئ آید که چشم در آن میزد باید **نوع دیگر**
بستان کرد و بریزه که صاف و در آب ترنج صاف
عطوط ده و خمیر شود پس آب را از آن بر پاکش کرد و
در جای آینه آخند و بکشد و ده مثل سر معده از آن قدری
صنع عرق کوفه بر شستم گوشت بر او آخند و باشد چنان

[illegible]

پس چون خوردند پس از آن بوی خاک که از بردت او
گرفت با شش از اسوار حن و آن سودا در درون
آن گذار تا خشک شود و آنکه بیا راهی بزرگ راه
و از او زبان و آن ماهی چند دلت و دو مشت یکبار
پس چون آرد و در شکم ماهی دیگر نه و شکم ماهی
بدوز و او را بر زبان من و ز تو بر پس بیرون آرد و بیا
تا خشک شود و زدن و دانه ها را بر سر آن آرد و بیا
بو علی سب قوس که را که از نهج تا سه سال شود
کربا تخم خد بر آن کرده تخم تخم شام و
پوست تخم مرغ حک دروش صبع عبد بر آن کرده
تخم کشیده ماهی کوش بوقه کل را جاسی بر آن
طبع بر بر آن کرده کینا نشسته و از نهج
زعفران و انیسون و بابونج بر سر کشید

و فرمودند بخت نافع است **عالم فصل قمری**
 کردن اگر خواستند کسی آب کند او آن خلک
 سوخت و بر خنجر می زنند از آنجا چتری می افتد که
 نیشوار اگر از او خواستند صورت قمری در آن آب
 نرنگ را دوست کنند و با سرش خشک است از آن آبل
 اگر آلوده باشد بعد از آن آن زحی که آب شده است
 با آن یکد از آن قمری خاص شود و خاک شدیان با یکدیگر
 را با سیل بر سر هر که با آن آب یک پا چرمی است در آن آب
 و به کاه و فاس میریزد آنچه معلوم است از اقل بودن
 می آید قمری خاص نوع دیگر کفونی که کار جلاب کند
 بشناسد تربت پست قید ریخیل درو احمد و کسکی
 نبات کند با هم سبب می نمایند آن سفوف را بنوشند
 و بر سر او بکشد رهم او بکشد و در شب بر سر او

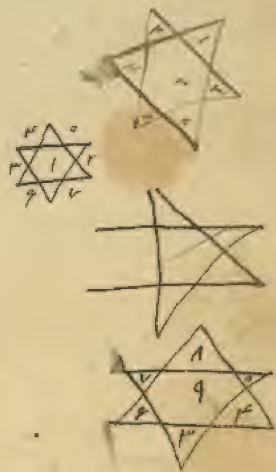
214

10

۱۲۰

پروان آورد و خنک کند که باید این روغن ریزد
و یک پیزد پس صافی کند و پروان آورد و علم نوی
باشد و خوب بشد **صفت ششتری** از دل
در روغ گوگرد است که خاک صاب و آب یک
و کس صند سم الفار عقاب نمک قلیا بخار
حکامی العالم همه را با هم حل سازد با بول
بنیان و بحر صقله صاوس سازد و امتحان کند
اگر کار بدیهای او باشد قیما و اگر تمام مرض ششتری
چونده باشد با قرح انبیه بچکاند که نارام است
از همه مرض پاک میشود که با قرح و قابل میشود که با قرح
حمره میتواند شد با خود قمر شود با روغن ماهی
هم نوشتند که پاک میشود و صاب هر چه که بخوا
میکنند روح نوبنا و سم و هر چه که باشد و در روغن

و فرشتگان نیز اسرار خود را بعد از شنیدن که گذر کرده
باشی تا قائم ناری ستود بشرط پاک سازی فرشتگان را
بتراب بر آنکه در این خفیه نزار و زیور را بر سر افرا
بعضی شوره ^{چهار} و در طوفانی بختی نگاشته
علم عجمی پس از آنکه از اجساد پدید آمده هم خروج
نموده است و مانند یک سر در آفرین و پس بگفته
و نقل را برین آورد و تراب مذکور را داخل حوض
نمود بطریق مذکور بگذاشت و پس دستور اعلیٰ تعالی
تراب دوم را داخل همان حوضه آفرین نمود
بعد بیاورد و بقیه شقی در حرف آسمان خفیه از
عروس محقق بر بالای بقیه پیا شد و از تراب
بر بالای آن برینند و بقیه را بپوشید گشت بگذرد
و در و بر روی گشته گرم که گذرد و بقیه را بپوشید



الحمد لله

باینرا آب که دو انگانه همان را تقطیر نمایند استنجی برون آید
بر روی پنج یارب بگذرانند و شود عقد شود از عقد
مرا که یکی بر شتر از هر نوعی طهر نمایند تراعی که دو انگش
تقطیر نماید تا بمک و یک غلو چوب رد اول زیاد تر باشد
در آخر اندک اش باشد نمایند و اینرا برای تیراس و شک
و برون آب با بر یکانه و السه باب **باب نایا**
خور پرست یکا میست که او را شب برم نشاند
بشتر را بخانی خراب و صحرانگن را رود و جویا
و آب که بر نایا باشد و چون ناک او یکسکه کشید
سفید بپنجه باشد از برون آید و او را سستی
که اگر بر روی نان زعفرانی آرد و اگر گشت نان کند
شکم برزند و محربت باب ما و زیوت
کیا میست بشتر در آب جویا و اغما باشد و صفا

اور با هم شتی بخانده و فی ادر یک مشتک کاند
 و نام مشهور او پدک است چون ناک او کبکله
 شیر غیبی بنده بیرون آید هر یک فرخ در میان کند
 و خلک که در اندو سر که بچهره است و در میان کوفه
 و در شب **نقش الفشیدی** فی شرمستان ایض
 ششم ده و از زینب مصدعه و از طریق مجلس
 ششم این مرد را البشیر نام کنی و چهار روز
 در کجاده نام خسته که در بعد از آن بهر منجیل
 هر مین شود و چنان کند از خلک کرده و انگه صلا کین
 تا چهره او که در کف دل برست زهره که از فضل کوه شیشی
 طریقی کنی فرخا صل کرده افهم **اساطیق الکلسی**
 بر او نلفظ بغیر یا برود و در اش او شکر نند که
 ششم که در و خوب است بلکه باب زهره کردن

20

[illegible]

و تو بال در و ریزد نیک میماند تا سواد بد هر بریزد
چنین دستور که میکند تا خلقی که سودا نداند چه کار بماند
که پاک شده است بجای خود فرو المظ با این خاسته اند
روح نویسان نص و بکند در در بطریق وصل و از یقین را
گرم کرده در او ریزد و هر دو با هم ضم زان پخته
شوند و بکنند بعد مدتی فطری بعد از آن سخن کند باشد
چند بار و تفریق کند و غسل کند آب که بحجرت ریزد
و آن را من عقیاب محض است و شیش کندیش
نرم فاذا لقیته سیغ حسن عقیاب مزاج صغر
عقبب از آن مقرر سازند و میان آب
سفید سازند و خوشبو کنند تا زمانی که بصیرت پیدا
شود و خوش کند تمام است عمل دیگر که بنده
بهست بیشتر برادر بود کن و بگذارد و بعد از آن

از ادا صبر

براده حدیث بقول آنکه برشته‌ای که از خربزه زده باید
که براده را بصفتی که در کوزه‌ای و اندک و اندک
برشته‌ای طرح یکسوم دم بدم تیاراده سیاه شود و بوزن
و براده برشته‌ای میریزد نابت نوبت که در نوبت که
براده حدیث بوزن و سیاه شود و دیگر بریزد از برشته
شتری چند دم با جادو دم همانند فیض باشد و در غایت
خوبی و اگر این شش با قهر طرح نمی‌تغیر باید و طرح
شود تغییر باید و داد و گیرین شود و الله اعلم
باب بیست و نهم در وصف و عطران الحدید و زین
سرخ طبعی جلد اجزای لاسا و نیک سیاه که گویا
چندان شتری استغنا کند ز نانی و این و داد و بار
شتری مذوب طرح کن و بفرغ زجاج صلیک از حدید و
از آن که از آتش بریزد و سهیو میکند که ناخن شود و

انچه درین محضه شش میکنند از تن نرم نرم نامدارم
 که بر صیقل جاری شود یکی بخش ششی طبع کن نامش شود
 باب از برای ششی بر کن مور و تازه آب
 از او بکنند و با قوطی آب سرد و شب با آن بخورند بچکانند
 شش را آب کهنه درین آب برود و منی کهنه
 از او بر طرف شود و از سرش قریه بکند باب
 ده ده طفی لستند از چوب یک باب
 باشد برین بر سر دنگ باز مور و قام سازند
 بستان چهارم عطارد و منی بدیع کنش از سرش منی
 پان سندان با نکات و جند ان سخی کند که در شش
 قانند با چکار دارد بعد از ان بوره را با اندک آب
 بپوشانند تا همه آب شود از سرش جفت کند
 بستان در کن و آب بستاند و شش کند و بستاند

کف قلاب بگیرد یعنی چینی را در وسط رادر آید کند
و باین چوب کند بر آجوب باند سمن کند چو کند
اسر قرا را مانند باز تقبیه فرزند بر برتری کتاب
آتش در کشته باشد سمن مرتبه بآب پوره و به
آب سیر که و با کمک فلز آب تقبیه و نیکو کند و به
فوسک کند از دور و آن شود باز نسق بلخ با آنکه در آن
سعی کند و زایع زنده و در آید آتش سوزند و سعی کند
و در تپاس بریزند و اجزا در سراج بگذرانند و در غن
و اندک آب بپیرد که داخل کند و در تپاس را با یک کلان
و با مفتول تمام به سجد و به کل کلنگ بگیرد و شک کند
و باز بر سر کل بگذرد تا مارم که بسج تقبیه و بپاخذ
و یک برنجی و دو چنگ سبب سرخ در نه و یک
و بر تپاس را در میان رنگ بگذرانند و چهار

که اگر اندک با چه چندوس در میان دیکه چندازی
 است بخود بعد از آن میدان که رسیده است
 که پیش از آن که عمل میکنی بگری چندوس را و پاک
 و صاف کنی و بطرفی پند و کجاده و غرق کنی و در آنجا
 و در میان دیکه بریزی و در روغن بزره و یکی دیگر
 بریزی و گرم کنی کن من چندوس و ده من روغن
 اندو کنی اگر خوب بخواهی یکت بادم دار اندک
 زبون ترک بخواهی یکت بادم یا چهار ماهه باز
 کنی آن حال ندارد که یکت بادم یا ده گره ای
 خواهم شد باید که جلوس کرد و دیکه کردی یا
 قوی بهم برآری چون دیری که آب شده است
 بعد از آن روغن گرم کرده در میان چندوس بریزی
 و آتش هواری آنقدر که اگر اندک بر روی آن

خوردی

بکنداری تمام است باشد بعد از آن که زنی باید
 آورد و پارچه که باسی نابی بکنداری که سانه در میان بکند
 روی دیگر صاف نماید و شش ماه او را نذر و قبولی بکند
 قی می سازند و پیش از اجاق دایم کند می سازند

صفه شامها

شاف شیونافیلینت صبر سقوطی
 کل اینی شاف شیونافیلینت صبر سقوطی
 میری رغنفران افیون بدم آب سرد و جگر
 کند با کباب سگ انور و اندو با صراحتی برسد
 ایام یکت استخراچ از بزره روی سوخته
 اقیانای طلا سره صحنای تج طبع صغیر
 اقیانای طلا سره صحنای تج طبع صغیر
 سازند و با صراحتی میرسد شاف شیونافیلینت
 سفید است از زردت برود و ده

صغیر و چهار کینه دارد افیون یکت شاف شیونافیلینت
 شاف شیونافیلینت صبر سقوطی
 زرد و چوبی زنجبیل صفت پوست بیدار شغال
 ما بران پنج غل اندرانی دو آب توره صفت بار
 بر سر اجزای با بر یکت بقاعده چهار انگشت
 تا دقت صفت بیدار شغال شاف اعلای
 نوینای شاف شیونافیلینت پوست بیدار زرد شغال
 زرد و چوبی ما بران دو زنجبیل صغیر دو
 در غل دو شاف شیونافیلینت صغیر می دو
 زعفران دو غل یکت صبر زرد یکت کینه
 شاف شیونافیلینت صغیر دو برک غل دو آب
 توره بیدار شغال سازند با صبر علاج در غل
 که چوک کند و در دلی تاب داشته باشد و ماده باشد

خوردی

بکنداری تمام است باشد بعد از آن که زنی باید
 آورد و پارچه که باسی نابی بکنداری که سانه در میان بکند
 روی دیگر صاف نماید و شش ماه او را نذر و قبولی بکند
 قی می سازند و پیش از اجاق دایم کند می سازند
 شاف شیونافیلینت صبر سقوطی
 کل اینی شاف شیونافیلینت صبر سقوطی
 میری رغنفران افیون بدم آب سرد و جگر
 کند با کباب سگ انور و اندو با صراحتی برسد
 ایام یکت استخراچ از بزره روی سوخته
 اقیانای طلا سره صحنای تج طبع صغیر
 اقیانای طلا سره صحنای تج طبع صغیر
 سازند و با صراحتی میرسد شاف شیونافیلینت
 سفید است از زردت برود و ده

در شش شک که در بزرگانک و خستم اندازد و اصلاح کرده
 با آنکه نازغ با نرادی انجم رخ جز بکشت کند از شش شک
 شود باز سلاطین کنند و در آن هر جا که پادشاه باشند
 آن شربت را بر بالای آن خرم خرم اندازد و بزرگانند
 شک شود در میان شیش بر بالای آن بریند و در آن
 باکی شک حکم گیرند و اما که شک شش خانی باشد
 برای شش کش باشد آنگاه که از نوزد شک آنگاه
 در میان صیم شک نهاده از نه جانانش دهند و در
 یکش در آنش باشد و در نوبت حکم تازه با آنش
 بریزند آنگاه که از آنش برود آن رسته و آب کنند
 چون قلعی بسته باشد یک از آن چهار مس زنند
 غرقه بکنند که بر شود و استدم مستخدم و دیانی
 خان احمد با قوت پیل ریشی مرد در ریشه
 این

مردمان ز مردم عقیق رخ کبریا سیه چشمه
 صدور از چشمه شب ملک عدد بندی نابین
 روی طلال زرناد خلیجان نورستان سوزان
 نور روی صبح نور روی زرد بهمن رخ
 صندل رخ سبیل طیب سبیل مندی باور نیز زاری
 خفا صندل رخ در رخ فقری باور کبریا
 شمع خیزه معشوق روزی از دود گل سینه عقرب
 در رسم قرض زاری رخ زرد از رخ معشوقی
 فلفل دوزخ دوزخ در رخ فلفل حوز خوا سیه
 زنجیر دوزخ در رخ زنجیر بهل بهل
 سال عصافیر مغربه یار دود شوقند یار دود
 خندان رخ مشک کج شکم جبر رخ جل نوزد یار
 شکم هیون رخ شکم گرش رخ سینه خروین

ز عروق چشمه ابرو گرفته بخته باستانان حل کرد
سازد اینون ابر باب بر قدری کند ماسر که
کنه تر کند و در روز یکبار بعد از آن آب که از این
باشند و آب تر از نه ماهیان بر سر آب آید
و از خود برد و باب اگر خواهند که زن آبستن
شود و طفلان شاد کند و بخود بر دارد هر که است
شود باب انبرای عیادت انداختن برکت
نقضا تو و برکت مدام بگویند او شاد کند
و بخود بر کرد مقصود حل شود و حقیقت بکشد
باب از برای گشتن مرد و فرزند را بدو
و آب کند و بکشد و هند که بخورد و در دم بکشد
باب اگر تخم گرسن بگویند و باسل بچون
یکت سازد پاک کند باب اگر شیرم را

صاحب بگیند و در چشم کعبه دار گویند که گشتند از کعبه
 از چشم گویند که ببرد **باب** رنگ ریش بگیند که ببرد
 مغزی و سر را بر دارد و مغز را بر پرون آرد و بگیند
 چید درم از آن بگشت و نرم بگوید و دو درم براده
 آهن و دو درم بوده ازین مجموع در مایه منجی بگیند
 بغایت نرم و در میان خود بگیند و دو سه روز باز
 بجای خود بگیند و در کل حکایت بگیند و در میان
 حمام بگیند و سه ساعت بگیند که بگیند و در
 کنند که نور و بعد از آن پرون آرد و در میان
 آب استاده باشد آن در چشم را بر روی باشد
 سیاه شود و بعضی گفته اند که اگر از سفید نشود و
 از آستانه آن بگیند که **باب** سید است **باب**
 نوع دیگر بگیند که آب از ازین و درم

اسب علی سبوس بکشد از صدف سوخته که در کرده
شد جزوی و از نوره جزوی و از عقاب جزوی
و از بوق ازین شش یک صدف نیم زاج لایق
و اجزا را استحق نموده از گاهی که از برنج گرفته باشند
بروی برینند بسیاری و برینند بروی صفت برابر
اجزا از آب اول و برپوشند سراداش خای
درخت و کند از انداختن چهارده روز و چرخه
خانی کند بکوش و بکشد استقام که استقامت بهر روز
سبوس بکشد از رنگ اندامانی است درم سه درم
و ده باشد و از عقاب نوزده است باشد و چرخه
در ظرف س با صد و بیست رطل آب تا از دهانه چل
رطل آب بار دیگر انداختن شش در رطل آب و بکوش
شاند تا بهانه چل رطل آب بپزین تا صفت برین

۱۱۱

تمام شود و این آب بیک روز و شب پس برین دراد
از صدف سوخته مذکوره چند که کل شود و هم چند که کل
انداخته کند بر نوره و شش یک یک عقاب شش یک
علم زرد و سبیک کل عقاب و برینند برین اجزا از
اسب و ده صفت برابر اجزا و بکشد از در جوش
درخت است و بکشد بر پشته اندر جوش را بش خای
درخت و این آب سیاحت زهر اسبوس استقام
اسب طوی اس که سیاحت بطریاس و این آب
نهایت تند باشد بکشد از براده کشمش و از براده
حدید و از براده نخل اجزا برابر هم و شش یک باخل
خیر صاعد و داخل در شش یک براده کشمش از
عقاب و شش یک از نوره و شش یک از
نرم شود و در آفتاب خشک نماید بعد از آن انداختن

کند برابر آن عقاب و شش یک آن زنج زهر
و سبیک آن عروس زرد و شش برابر آن نوره و
شش آن صدف سوخته مذکوره اجزا را برابر یکدیگر
استحق نمایند چند که نرم شود و برینند بر این صفت برابر
اجزا که زهر اسبوس است و همچنین از علق لایق و شش
چند که برابر اجزا باشد و برین اجزا آب بکشد
تا مدت بیست و هشت روز و این آب تمام است بطریاس
و در استقام و علاج و این آب بپاشند بر شش
با یک در وقت گرفتن آب باید که سوراخها
چنی را بکشد تا بپسند که در آب کل و کافور خورده باشند
و این را صفت آن باشد که اگر کوزه پس با عطری
از اعصاب حیوان و برین آب بپزند تا شود اگر بکشد
اسب برین آدنی برینند جرح شود و جرح وقت

بکشد

سوج المریخ از خون آدنی رخ رطل و بکشد و اورا
رود و در جوش کند و اگر رخ رطل باشد آفتاب که صدف
باشد و انداختن بر او خون بر نوره که گرم باشد
و بکشد و اورا با قلع و زنج و این آب صدف در شش
پس بکشد از خون خروار و زنج آب که گرفته باشد
بصفت چون ساز و بطریق کل جزوی و از این صفت
کند بر او انداختن کافور و از نوره بر نوره و از پوست پسته
سمن که در جزوی و بر او بر نوره و از آب خون و اجزا
پوشاند و نگاه دارد و اورا که مبادا آتش خشک
کند مدت سه روز بعد از آن بکشد و از زنج قریبی
خوب چند که خورده است و شش یک کل آن عقاب
و برینند بر اول صفت برابر اجزا و در شش
بکشد از نوره سستی که بکشد در جوش شود و انداختن بر نوره

511f

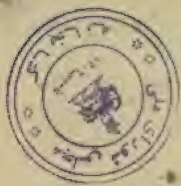
12

المعنى

که بمشغول و غافل پس برون آوید نه از نه بدستی گرفتار
 برون آید و اگر منزه سازد این را با فراقی خوب
 چنانکه انس ی سرس آید بیکریندم از برق
 و سوس کند کوش یک ادعای و چهار یک
 او عین ساج و حاصل و سوس کند ساق و مرغ و مرغ کند
 و او از آب طریق انس نقد که حاجت باشد گرفتار
 یک و بر نه بر چهار یک و از رخ و از رخ و از رخ
 کرده بعد از آن بریزد آنکه سواد کردن را نشاء
 پس بگذارد که کوزه قائم آوید و با یک یک بگذرد
 خشک کند و یک با یک یک بگذرد و خشک کند
 و به آتش خرمی بزند و دست صفت پس آن
 کوزه را بشکند و آنچه در دست برون آوید
 چوبی یکی بطریق ششوی یک که یک نر از شرف

[illegible]

الحمد لله



که بیشتر آن کند از ظهور آتش و تسکین آید از آتش
از حالت پردن نیستند پس که با هر شو و در بعضی از آتش
برفته معنوی از چنگی از وقت که کلن یک باشد
بشیرت ز در آن تاب زو از حالات یک یک
که چشمتی آن قرار با قمری یعنی فضا حاصل
شود از وجع آن و چنگی و کلن خواهد بود ز در آن
که ب ز از آن هر چه خواهد از آت و ظرف
و غیر آن پس اگر صفت شود که ب شن ز از ظهور
از قمری پس باید که گرم کند آن قرار که با پس
و فرو بندد آب بقی و بخت آب **ملین** که
برک از دست نشود زو آت و برک از دست نشود
برک از دست نمود از هر کدام جزوی و برزنج
پس برزنج رسیده جز از شیر باد که خوشتر است

از گردن نصف عرضی از آب شیرین و صفتی کند
از درون گردن در زیرین چهار روز پس بران
آورند و از بعد از آن آن بگویند که پیش که بر کما
شود بعد از آن از آب است که در بریزند و در آن کند چار
روز و یک پس بر آن آورند و بپوشند آن بر کما را
و بریزند در آب عرضی از درون زیت که پیش از
یک سال بگذشته باشد پس بریزند بر او مثل یک
روغن زیت که پیش از یک سال بگذشته باشد
پس بریزند بر او مثل صدیک از روغن زیت
و همچنین از آب عین که با قرح و زخم چکانده باشد
پس صفتی کنند و یک روز پس اضافه کنند
با آن از ما و الله که چکانده باشد پس صفتی
کند چهارده عالی روز در زیر آب و در بریزند

11

برو و بپاشند آن بر نیل آب سرد پس بپاشند
بر نیل بول بر روز پس از چهارده روز بگذرد و در آن
تفتیش بپرون آید پس است با العین اسرار
پس نگاه آرد آن هر که در آن محاسن که آنرا در
کابل یاس فایده هست یعنی بیکر زنده خشکی
را از جگر بگردانده هم آب را جوی دارد
براده خرم خرم و براده شامخ بر جوی و براده
شامخ جادش بخورد و بریند براد او چون
بکلی پس رفت کند و زایل بکشد و روز و بریند براد
مثل او دروغن ریت و بریند بر او مثل او دروغن
و مثل او دروغن ریت پس در طریقت سفید و روشن
کند و زایل بکشد و روز پس بریزد و در او دروغن
مثل هیچ روز دوم بکشد آنرا یعنی در آن کند و روز

در وقت
 از قلم
 کتب خطی و چاپی
 به کتب خطی و چاپی
 به کتب خطی و چاپی
 به کتب خطی و چاپی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بر ائق سعدال نفه ساعت پس اضافی کن بر او شل
و یک دور در سنگ و شل ده یک زمین و شل
پست یک دور و سخت و دخی کن و نرم و سلا یک
بر آب ثانی کن که در افور بال مانند و بریز و از آب
نکو که صداری که از آب پست نکو بگذارد و در آب
شب پس بریز و از آن آب را پس بموی استر و بموی استر
پس آب و نمک پس آب برین پس کن استر و از آن
کن بر او شل شش یک دور و برین و در یک دور و شش
پس سق کن جمع را و آنکه دور و آب برین که از
خاکل با من نامند پس که از از بر سر ائق سعدال نفه
و در پس سق استر از نرم و بموی استر و آب اول
که صابون مانند پس از آن که بر کس آب بکند
گوئی بای مطهر است و بدان بدست که نوسانی مطهر

[illegible]

و مناعت پس حق کند و آب در آرد آب چارم
که در گیاه که بند پس خشک کن در سایه
و آب در آرد از ترس مقدار می که در آید و من کند در
استای آید این پس خشک کند در سایه
و دیگر از آرد رابع و خشک کند تا سه مرتبه پس هرگاه که
مستقل بشود باشد انسان بگوید و شنیدی مستقیم
باشد و مقدار نه داشته باشد باقی را در خانه خود
یا شرقی خوش چینی کن این چوب را فایده دارد
آتش و آب در آرد و من بعضی سبزه که از قرض
و این کرشمه باشند و دیگر که آتش خرم باشد پس
را در آرد در رکن و آن فاروده را بگل حکمت
بگیر و خشک کن پس بچینی بگل حکمت بگیر و خشک کن
پس بچینی بگل حکمت بگیر و خشک کن تا به مرتبه پس از آن
ان

بر آتش مقدس صفت سعادت آتشی که قوت آتش کائنات
سبحر فیه باشد پس برون آوری ای بی ادب
را که سکنی سحر و جادو مابین بسپاهی اندکی و این کلمه
کبر است پس نگاه دار آنرا و سحر بسپار کن خدای
مغالی را به تو یعنی که ترا داده است
بر تفسیر کینه از تفسیر جالب میگویم خام و پاک کنند
و فرو برسد بر تیره از آب طین خور بر بندش بر تیره و دیگر
بکار بر بند و بر بند بر باد از برق پس بر کلاه
ازین اگر کبر کند یک دم بگذرانند و برین روشش
بنوعی که احاطه کند آنرا از چهار جانب تا آتش را
نرسد و باد که سوز و دوش از مغز بر چشیدن باز تفسیر
و اگر در میان نه در قیافه کند هم جابر است پس بکنند
براد و بعد از آن یک عت و به پیش اند روی او را

پس پیرن آرد بدست و از کوره و غرور بنده است بین
فکر پس پیرن آرد صاف و پاک که کسیرا می کرد و

و اما در آسب کردن صراحی

بگوید و بن آبن و با قراض ریزه ریزه کند

و باسم الفارض ضم سازد برابر و بعقیده ششم

نوشته را پور کند و بر سر آتش گذارد و بدین آتش

که این بطریق بطریق فرمکند از دو به روی یک مثل فرمید

اندر آن خاکت باشد سمن کند اگر شود و خد مرنه کند

و بیشتری همراه کند کل حکمت استخوانی لوله را

خوب صلا به کنش کل سرشوی در تانک و به در صلا به نمرود

نماید و غیر کند و اگر بعبیده سخن باشد بدست

نخستین دوره بهار، شب میل عیدین مبارک

علايم ۸ بار و باز است حل کن و زهره آتشه باز است

نور شب صفی زهره
۳۵
جناب و درو انزل

کتابخانه عمومی
شماره ۱۰۰۰
تاریخ ۱۳۰۰

من صلی
ممنوع
زار

شده را در او بر نه تنه کار است و بپوره ای شیار

پس ایستاد و بزمی کرد همه کوزن و خون زده ازاد

فخرا بر لبو زان صوفی
کن و در دین خوراک تمنع
کن که کار خود را بکشد از

۴۴۳

[illegible][illegible]

اگر بر دهن اول بسته شود بر دهن دوم بسته شود
و اگر بر دهن دوم بسته شود بر دهن اول بسته شود

ح	ط	۲	۹
۱	۵	۲	۱
۳	۵	۲	۹

ط	ح	۲	۹
۱	۵	۲	۱
۳	۵	۲	۹

ح	ط
۱	۵

در این کتاب که در این باب است
در این باب که در این کتاب است
در این کتاب که در این باب است
در این باب که در این کتاب است
در این کتاب که در این باب است
در این باب که در این کتاب است
در این کتاب که در این باب است
در این باب که در این کتاب است
در این کتاب که در این باب است
در این باب که در این کتاب است

علا شمی از قول افسر که در وقت و زود
هر سه سادی که گوشه دریا را زود بر آتش زرم
طیخ ده و واجب بر هم زین باکیان طوطی و طبع مایه
مثل چاکل خود رنگه آتش بان برسان هرگاه شود که دریا
زود در دهن و دهانه همین طبع مایه و در آتش آتش
کن تا رنگه که در آتش و شعله کاس آتش رنگه
یکی ازین در در بر پشت قمر زین طبع مایه که در
طریق ثابت کردن روح و طبع مایه سنجید که در
زبان مندر طبع مایه و مندر که در زبان آتشون شم
آن می باشد بر آتش و روح مایه طبع مایه که در
موجود باشد که در آتش و روح مایه طبع مایه که در
و در آتش آن روح مایه با هم سخن و مایه که در
در آتش که در مایه که در آتش مایه که در آتش

نویز و درون آتش در آتش که در روح و طبع مایه
سفید و طبع مایه شده باشد اگر بر آتش مایه
کند از آتش و طبع مایه که در طبع مایه که در روح و طبع مایه
عقاب چاه مثل عقاب است مثل طبع مایه که در
و در آتش که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
روح و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
نویز و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
ایضا در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
خود با هم خوب که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
هر کدام خود که ثابت می شود ایضا در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
جوهر علم بر زود و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
روح که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
کند روح را ثابت می کند ایضا در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه

بگیر بر آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
زود و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
زود و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
حدید که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
سر و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
نویز و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
زود و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
شود و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
کند و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
زین و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
کند و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه
سبب که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه که در آتش و طبع مایه

کیرا وضع بوده بیاض البیض خرمه بعد از کرم
 شود سفید بسیار کند و بکارد و در آب ریخته
 شود بعد در کاسین زهره یا حدید یا چغندر کرم
 خواهر نموده و از سفید کثیر و جمع کند با سفید
 تخم خرمه اندرون کاسین شود و نموده در کاس
 نیز خشک کند و در سر کاس در کاسین جاده
 از کثیر و در کاسین شود و مضبوط و بالای کیرا
 از کاسین و کاسین کثرت کثرت کثرت کند
 و هرگاه با سیم آهن یا سیم مس یا سیم کاسین
 بر آب کاسین بهتر است و خشک شدن بعد
 بعد و در قبال کاهش له یا با آب یا روغن
 و زین را به بزرگی فرمالی بعد چهار کی کو و نموده
 کاسین را بنشین بگذارد و در آب یا کاهش له
 در کاسین

هرگاه با سیم آهن یا سیم مس یا سیم کاسین
 از کثیر و در کاسین شود و مضبوط و بالای کیرا
 از کاسین و کاسین کثرت کثرت کثرت کند
 و هرگاه با سیم آهن یا سیم مس یا سیم کاسین
 بر آب کاسین بهتر است و خشک شدن بعد
 بعد و در قبال کاهش له یا با آب یا روغن
 و زین را به بزرگی فرمالی بعد چهار کی کو و نموده
 کاسین را بنشین بگذارد و در آب یا کاهش له
 در کاسین

سفید آب در کاسین و در کاسین و در کاسین
 سفید و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 از همین صدف و در کاسین و در کاسین
 باشد و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 چیدن که در کاسین و در کاسین و در کاسین
 تا بقدر که بکند و در کاسین و در کاسین
 و کاسین از سر به کاسین و در کاسین و در کاسین
 تا تمام شود و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 یا سیم مس یا سیم آهن یا سیم کاسین
 در کاسین و در کاسین و در کاسین
 در کاسین و در کاسین و در کاسین
 در کاسین و در کاسین و در کاسین

اورانیم
 پیرین و چند مرتبه در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین
 کاسین و در کاسین و در کاسین و در کاسین

اورانیم

صاف نمود هرگاه چو از قدر سر در غم غلب که هنوز
 ماه بروی رست سانه را فغان کند و غش غش کند
 بجز در هر قدر که عا در در بر آید و در کجای این
 بر آفتی مرد ناسخ شود و بر این عرق کوگرد با آب سینه
 هر کدام باشند بر بوی که بر روی عرق بپرسیدیم
 انگشت با بر مرغ در طایفه غایب در جوانی بر لعل
 نمود و علم سوگند ده نام روشن نمود



در حفظ و پس چشم و نظر او را نماند که از ناگو
 کوثر باشد از گوشت چشم نماند که با آب سینه
 کبر و عین و نقد بقال و تحفه کب ایازه و آب سینه
 و چوبه و شتاب تمام بوی می شود سده با آب سینه
 زرد چشم کشد و شایسته است
 در حفظ

